

## مواضعه احمد میمندی با سلطان مسعود غزنه

ابوالقاسم خواجه احمد بن حسن میمندی از وزیران معروف و رجال بزرگ وطن ماست، که سرزمین میوند قندهار بنام این دودمان دانش و سیاست افتخار دارد، وی ملقب بود به شمس الکفاه و در عهد سلطان محمود مدت ۱۸ سال وزارت کرد، ولی التوتاش حاجب و علی خویشاوندی که از ندمای دربار بودند در محضر سلطان سعایت کردند و تهمت هائی بر خواجه بزرگ شمس الکفاه بستند، سلطان محمود او را از حضرت غزنه به هند باز داشت و پسرش خواجه عبدالرزاق را نیز در قلعه (نندنه) موقوف فرمود<sup>(۱)</sup>.

بعد از آنکه امیر محمود درگذشت، و امیر مسعود فرزندی در هرات جانشین وی شد، از آنجا نامه توفیق کرد، و بدست کسان خواجه بوسهل زوزنی بفرستاد تا خواجه و پسرش را از زندان رها کنند، خواجه بزرگ خوش خوش ببلخ آمد و در وقتیکه امیر مسعود ببلخ شده بود در اوایل (۴۲۲ هـ) در خدمت امیر آمد و خدمت کرد امیر او را گرم بپرسید و تربیت ارزانی داشت، و بزبان نیکوئی گفت و بازگشت و بخانه ای که راست کرده بودند فرود آمد و سه روز آسود پس بدرگاه آمد<sup>(۲)</sup>.

سلطان مسعود مقدم خواجه بزرگ را گرامی داشت و در حدیث وزارت پیغام و سخن باوی رفت و تکلیف قبول مقام وزارت به وی کردند ولی خواجه بزرگ به بوسهل زوزنی که پیام سلطان را می آورد میگفت که من پیر شده ام و از من این کار بهیچ کار نباید، و عوض خود بوسهل را بامر وزارت و بوسهل حمدوی را بکار عارضی رأی داد.

روز دیگر که بخدمت امیر مسعود آمد، امیر گفت: "خواجه چرا تن درین کارها نمی دهد؟ و داند که ما را بجای پدرست، و مهمات بسیار پیش داریم و واجب نکند که وی کفایت خویش را از ما دریغ دارد!؟" خواجه گفت: "من بنده و فرمان بردارم و جان (بعد از قضاء الله تعالی) از خداوند سلطان یافته ام، اما پیر شده ام و از کار بمانده و نیز نذر دارم و سوگند ان گران گه نیز هیچ شغل نکنم که بمن رنج بسیار رسیده است." امیر گفت: "ما سوگند ان ترا کفارت فرمائیم ما را ازین باز نباید زد!"<sup>(۳)</sup>. چون خواجه بزرگ اصرار سلطان را درین کار دید، به قبول امر وزارت تن در داد، در پیشگاه امیر شرایط خود را چنین وانمود:

"اگر چاره نیست از پذیرفتن این شغل، اگر رای عالی بیند، تا بنده به طارم<sup>(۴)</sup> نشیند و پیغامی که دارد بر زبان معتمدی بمجلس عالی فرستد و جواب بشنود، آنگاه بر حسب فرمان عالی کار کند." سلطان این خواهش خواجه را پذیرفت و گفت: "نیک آمد کدام معتمد را خواهی؟" گفت: "بوسهل زوزنی در میان کار است، مگر صواب باشد که بونصر مشکان<sup>(۵)</sup> نیز اندر میان باشد، که مردی راستست و بروزگار گذشته در میان پیغامهای من او بوده است." امیر گفت: "سخت صواب آمد."

بقول بیهقی در آنوقت رسم رفته بود که چون وزارت به محتشمی میدادند آن وزیر مواضعه<sup>(۶)</sup> می نوشت،

و شرایط شغل خویش را میخواست که جواب آن شرایط را شاه بخط خویش مینوشت، و توقیع میکرد، و به آخر آن ایزد عزذکره را یاد میکرد، که وزیر را بر آن نگاه دارد، و همچنان وزیر سوگند نامه ای را با شرایط تمام بر زبان میراند و خط خویش را بر آن می نوشت و گواه میگرفت که بر حکم آن کار کند<sup>(۷)</sup>.

بر حسب خواهش خواجه بزرگ بونصر مشکان نیز در میان شد، و بقرار شرح بالا صورت مواضعه و سوگند نامه را بر رأی امیر مسعود عرض داشت امیر باو چنین امر داد :

پس نسخه آنچه ما را بیاید نبشت در جواب مواضعه باید کرد، و نسخه سوگند نامه تا فردا این شغل تمام کرده آید، پس فردا خلعت بپوشد که همه کارها موقوف است<sup>(۸)</sup>.

بونصر بامر سلطان بازگشت، و نسخه های مواضعه و سوگندنامه را نوشت، و نماز دیگر پیش وی برد و امیر بر همه واقف گشت و خوشش آمد.

روز دیگر با شرایط سابق الذکر مواضعه و سوگندنامه از طرف خواجه بزرگ شمس الکفاه و سلطان رسماً امضا گردید، و بونصر و بوسهل اندر میانه بودند، که بیهقی این مراسم را چنین می نویسد :

"و دیگر روز خواجه بیامد و چون بار بگست بطارم آمد و خالی کرد و بنشست و بونصر و بوسهل مواضعه او پیش بردند، و امیر دوات و کاغذ خواست و یک یک باب، از مواضعه را جواب بنشست بخط خویش و توقیع کرد و در زیر آن سوگند بخورد، و آنرا نزدیک خواجه آوردند و چون جوابها را بخواند برپای خاست و زمین بوسه داد و پیش تخت رفت، و دست امیر را ببوسید و بازگشت و بنشست، و بونصر و بوسهل آن سوگندنامه پیش داشتند، خواجه آنرا بر زبان راند و پس بر آن بخط خویش بنشست و بونصر و بوسهل را گواه گرفت و امیر بر آن سوگندنامه خواجه را نیکوئی گفت، و جوابها خوب کرد و خواجه بر زمین بوسه داد گفت<sup>(۹)</sup> : باز باید گشت بر آنکه فردا خلعت پوشد، که کارها موقوفست و مهمات بسیار داریم تا همه گزارده آید، خواجه گفت : "فرمان بردارم" و زمین بوسه داد و بازگشت سوی خانه، و مواضعه باوی بردند و سوگندنامه بدوات خانه بنهادند"<sup>(۱۰)</sup>.

دوات خانه شاید جای نگهداشت اوراق رسمی یا دفتر و دارالانشاء باشد.

خواجه بزرگ بدین مراسم مواضعه و حلف نمود و بار دیگر مهمات وزارت شهنشاهی غزنه را بکف گرفت و امیر مسعود این مرد کار آگاه را خوب می شناخت و درباره وی گفته بود که : "این شغل را هیچکس شایسته تر از وی نیست". متن مواضعه و سوگندنامه

بیهقی در تاریخ مسعودی متن این مواضعه و سوگندنامه را نیاورده و گوید که "آن مواضعه بیاورده ام که در مقامات محمودی که نام کرده ام کتاب مقامات، و اینجا تکرار نکردم که سخت دراز شدی ..."

کتاب مقامات متأسفانه اکنون پیدا نیست و در جمله آثار مفقوده بیهقی از بین رفته و اگر بدست آید بلاریب یکی از مغتنمات ادبی و تاریخی ما خواهد بود. ولی خوشبختانه متون این وثایق تاریخی بذریعه دیگری بما رسیده که بلا شبهت عیناً بهمان انشای قدیم بیهقی همانند است.

فصیحی خوافی یکی از مؤرخان زبان پارسی است، که در قرن نهم هجری میزیست وی تاریخ عمومی کوتاه و سودمندی را بنام (مجمعل فصیحی) نوشت، که نسخه این کتاب اکنون بسیار نادر است و چاپ نشده و از خلال حواشی خاورشناس انگلیسی مستر راورتی بر ترجمه انگلیسی طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی پیداست، که وی نسخه ای از مجمعل فصیحی در دست داشت و به کمک این کتاب برخی از مشکلات طبقات را حل می نمود.

درین روزها دوستم شباغلی گویا يك شماره نشریه دانشکده ادبیات تبریز بمن داد که نویسندگان دانشمند آن نامه مفید متن این مواضعه و سوگندنامه را که بما معلوم نبود در شماره (۶، ۵، ۴) سال دوم نشر کرده اند و می نویسد: که يك نسخه کمیاب مجمل فصیحی در کتبخانه شخصی آقای حاجی محمد نخجوانی موجود است و ایشان متون این وثایق را از آن کتاب خطی برای مجله موصوف نسخت کرده اند. چون این وثایق قسمتی از زندگانی مرد معروف دربار غزنه خواجه بزرگ شمس الکفاه را روشن میگرداند و نیز مراسم تحلیف و اشغال مقام وزارت را در دربار سلاطین آل محمود، و برخی از تشکیلات آن دوره را بر ما پدید میگرداند، بنا بر آن نشر آن در مجلات افغانی مفید بنظر می آید.

وقتی که متون این مواضعه و سوگند را خواندم و آنرا با انشای بیهقی مقارنت دادم باین نکته پی بردم که این متون را عیناً فصیحی خوافی از مقامات محمودی گرفته و شاید نسختی از آن کتاب مفقود، تا قرن نهم در دست خوافی بود. اینک متن خوافی:

"خلاص فرمودن سلطان مسعود بن سلطان الماضی محمود، خواجه فاضل احمد بن حسن المیمندی را از حبس پدر خود و او را وزارت دادن و خواجه احمد مذکور برینموجب مواضعه نوشت و هذه المواضعه، مضمون آنکه:

"این مواضعه ایست که بنده نوشته، که وصول آن بر رأی عالی زاده الله علواً، عرضه افتد، وزیر هر فصلی جوابی باشد، تا بنده شغل وزارت، به دلی قوی پیش گیرد، و چون امامی و دستوری باشد، که به آن رجوع میکند، که بهر وقت ممکن نگردد بمزاحمت مجلس عالی تصدیع آوردن.

فصل اول

بر رأی خداوند عالم سلطان بزرگ ولی النعم پوشیده نباشد، اختیار بنده آن بود که باقی عمر زاویه گیرد، و بدعوات خوب مشغول گردد، که دولت عالی که بر بنده رحمت فرمود، و از فیض رحمت محنت بدان بزرگی باز خرید، و بنده پیر و ضعیف گشته است، و گاه توبه، و دست از تصرف شغل دنیا برداشتن آمده. اما چون فرمان عالی زاده الله علواً و نفاذاً بران جملتست که ناچاره بشغل وزارت قیام باید نمود، جز فرمان برادری چاره نبود، و بدین خدمت مشغول خواهد، و آنچه حد بندگی و نیکوخواهی باشد در این ملک بجای خواهد آورد، و بنده نوازی مجلس عالی که اسباب تسکین ساخته است و اگر در بعضی از اشغال دیوانی تقصیری رود و بنده (را) اندر آن قصدی نباشد، عتابی نرود<sup>(۱۱)</sup>.

جواب

ما خواجه فاضل را نه امروز می شناسیم، که روزگار دراز است که ما وی را می بینیم، و سیرت نیکوی وی در منزلتی که بدان موسوم بوده میدانیم، و حقهاء وی<sup>(۱۲)</sup> بدین دولت پوشیده نیست، دل را بچنین ابواب مشغول نباید داشت و در تمشیت امور وزارت جهد خویش می باید کرد، در جمله و تفصیل از وی جز امانت و مناصحت متوقع نیست، و بهیچ حال مارا باوی عتابی نباشد، و انکاری نرود، در کاری که وی را دران تقصیری نبود. والسلام.

فصل دوم

بر رأی عالی پوشیده نباشد که وزیر خلیفت پادشاه باشد و هر چند فرمان دهنده خداوند جهانست اما کارها باشد اندرین که وزیر را بمحل آن دانند که بی استطلاع رأی اندران مهم ایستادگی نماید، و صلاح دولت نگاه دارد و چیزهء دیگر است که بر رأی عالی پوشیده دارند و در پوشیده داشتن آن فساد بزرگ باشد، و به بنده واجب باشد باز نمودن و کشف حالات کردن و ایمن نیست، که حاسدان و دشمنان در تفسیر صورت بنده کوشند،

اندرین هر دو حال اگر رأی عالی ببیند بر آنچه اصحاب غرض نمایند اعتماد نفرمایند<sup>(۱۳)</sup>.  
جواب

ازین ابواب دل فارغ باید داشت، و خویشان را اندر شغل وزارت و نیابت دیوان حضرت متمکن و محترم باید دانست و به دلی قوی و استظهاری تمام کار می باید راند، و پیوسته صواب و صلاح اعمال ممالک و اولیاء حشم و اصناف لشکر<sup>(۱۴)</sup> و اموال خزاین و آن قدر اسبابی که تعلق به اغره دارد و آنچه بفرزندان متعلق باشد باید نمود. چه آنچه وی گوید و بسمع ما رساند بدان اعتمادها باشد و کس را زهره آن نیست که در چنین ابواب مداخلتی کند، و چیزی سازد تا دل فارغ دارد، والسلام.  
فصل سیم

بنده می ببیند که چندین<sup>(۱۵)</sup> راه انبساط پیش تخت ملک یافته اند و در اعمال و اموال<sup>(۱۶)</sup> سخن میگویند و هر نا مستحقی را عملها می سازند و مثالها و توقعها می شناسند و محل خویش در تمکینی که دارند بدان محکم میگردانند، که توفیری - نه از وجه خویش بهر وقت خزانه را می نمایند و ضرر آن سخت بزرگ است، چه اگر در حال از طریق ظاهر رأی عالی را پسند نمایند و سودمند از راه حقیقت بیاید دانست، سر تا بسر همه زشت نامی و زیانست<sup>(۱۷)</sup>.

اگر رأی عالی زاده الله علواً اقتضا کند، فرماید تا این در بر همگان بسته دارند، و اگر درین باب خواهند که خزانه را توفیری نمایند، با بنده اولاً رجوع کنند، و وجوه آن باز نمایند تا آن توفیر از وجهی حاصل گردد که ثانی الحال بفسادی و خللی ادا نکنند، والسلام.

جواب

ما چون از اصفهان روی بدین دیار آوردیم، و هنوز استقامی و انتظام احوالی و اعتماد ممالک را پیدا نیامده بود، از شاگرد پیشگان و خدمتگاران هر جنسی مردم پیش ما میرسانیدند و کاری چنانکه مقتضی وقت بود میگذارند.

امروز حالی دیگر است و الحمدلله که کار ملک بر قاعده نظام گرفت، هم دل مشغولیهها برخاست و فرمان یکرویه کشت، پس ازین هیچکس را تمکین آن نباشد، که در پیش ما خارج حد خویش سخن گوید چه فرمان ما راست و اما گذشته خواجه فاضل را و دیگران بندگان ما اند شاگردان وی، و اگر کسی خواهد که از محل خود راست (؟) شود بدان رضا داده نیاید، و او را بوجهی که حاجت افتد، زجر فرموده شود، و ما خواجه فاضل را رخصت دادیم، تا آنچه واجب آید در تلافی آن خللی که روی نباید بجای آورد.

فصل چهارم

دیوان عرض و دیوان وکالت، دو دیوان بزرگیست<sup>(۱۸)</sup> باید که متولیان این دو دیوان کسانی باشند، که خداوند عالم ادام الله سلطانه ایشانرا بشناسد، و بنام و نان و جاه کفایت و مناصحت و امانت معروف باشند<sup>(۱۹)</sup> و محاسبات ایشان معلوم بنده میگردد بر ادوار روزگار چه اندرین دو شغل گزافها<sup>(۲۰)</sup> رود باید فرمود تا این هر دو دیوان پس از فرمان عالی، اشارات و رأی بنده را مقتدا دانند و بر رأی خویش مستقل و مستبد نباشند.

جواب

رسم چنان رفته است، که سخن در چنین ابواب با وزراء گویند، و در روزگار پدر سلطان ماضی، همچنین معهود بوده است، و این دو دیوان را هنوز ترتیبی داده نیامده است و متولیان نامزد فرموده ایم، و تا این غایت کاری میرانده اند نه بر قاعده و میخواستیم، که دیوان وزارت را رونقی و قراری دهیم، دیگر ابواب خود تبع

آنست، اکنون چون این مهم از پیش برخاست و کار دیوان را نظمی و ضبطی و نسقی پیدا آمد، با خواجه فاضل اندرین باب رأی میزنیم، و این دو شغل را دو مرد بکار آمده و با نام باستطواب خواجه فاضل نامزد کنیم، و فرمائیم تا بر مثالها وی کار کنند و در دخل و خرج و حل و عقد و حفص<sup>(۲۱)</sup> و رفع با دیوان وزارت رجوع کنند، تا خللی نیوفتد و تزیعی نرود، چه اگر نه بدین جمله باشد و خواجه فاضل اغماضی کند، و بر سبیل مساهلت رود، بهیچ حال رضا داده نیاید، و با وی عتاب رود.

#### فصل پنجم

اولیا و حشم نصر هم الله همگانرا ولایت و نعمت یسار<sup>(۲۲)</sup> و بیستگانی<sup>(۲۳)</sup> مشاهراء گران هست، و از حسن رأی عالی بهره مند و آن انعام بدان سبب ارزانی داشته اند، تا دست کوتاه باشند، و حمایت<sup>(۲۴)</sup> نگیرند، و بر عایا ستم نکنند و اندر اعمال ولایت ها که بر رسم مقطعان<sup>(۲۵)</sup>.

باشد نایبان ایشانرا تصرفی نباشد، و دستها کوتاه ماند و در آنچه دارند بحکم و مال باز ایستند، و بدان قناعت کنند، و اگر روا داشته آید که نایبان ایشان دستها برکشایند ولایت و رعیت را بعرض رسانند، و در چنین ابواب توسطها کنند، ضرر آن به بیت المال باز گردد و سخت بزرگ خللی باشد، و ولایت ویران شود و رعیت مستأصل گردد<sup>(۲۶)</sup>.

#### جواب

در حمایت با فرزندان ما بر جمله اولیاء و حشم بسته است و بهیچ حال رضا داده نباید که يك بدست<sup>(۲۷)</sup> زمین حمایت گیرند، خواجه فاضل باید که درین باب اندیشه تمام دارد و همداستان نباشد که حمایت کنند و حمایت گیرند و آنچه واجب است اندرین باب تقدیم باید کرد و نباید که هیچ ابقاء و مسامحت رود، نخست از فرزندان ما در باید گرفت<sup>(۲۸)</sup> پس از دیگران و اگر از جائی تعذری رود ... حشمت باز باید نمود، تا آنچه رای واجب دارد، فرموده شود.

#### فصل ششم

رسم چنان رفته است که صاحب بریدیها و مشرفیها<sup>(۲۹)</sup> که خداوند عالم ارزانی دارد بندگان و خدمتگاران را فرمایند اما نایبان ایشان باید که از دیوان بنده روند تا کسانی باشند امین معتمد که بنده ایشان را بشناسد و باعمال مطابقت بکنند در بیرون اموال دیوان، و متولیان این اشغال باید که بر مشاھرہ که مطلق باشد اختصار کنند و زیادتى و منافع خویش اندران خدمت بکار نبرند<sup>(۳۰)</sup>.

#### جواب

بر رسمی که رفته است درین باب زیادتى نتوان آورد هم بران جمله که در عهد سلطان ماضی<sup>(۳۱)</sup> بوده قرار می باید داد و از رسم بیشتر تجاوز نباید کرد.

#### فصل هفتم

هر چند بندگان را اگر چه محل قربت دارند نرسد که از خداوند فراغت کلی خواهند و در تمشیت اعمال و مهمات و ثیقت جویند، اما در حق اصحاب دیوان وزارت این رسم رفته است و نامعهود نیست، اگر رأی عالی ببیند بنده را این تشریف ارزانی دارند تا بنده مستظهر گردد و بانواع بفراغ دل بدین خدمت مشغول باشد.

#### جواب

ما خواجه فاضل را بدین مسألت اجابت فرمودیم و آنچه رسم است نوشتیم. همی گوید ابوسعید مسعود بن محمود که والله الطالب الغالب الرحمن الرحیم که ابوالقاسم احمد بن

الحسن را برین جمله نگاهداریم، و تا از وی در ملك خیانت آشکارا پیدا نباید رأی نیکوی خویش را در باب وی نگردانیم و سخن حاسدان و دشمنان را بروی نشنویم و خدای عزوجل را برین جمله گواه گرفتیم و کفی بالله شهیدا.

این بود متن مواضعه وزیر و سلطان که از نقطه نظر تاریخ اداری و اوضاع و مفکوره اجتماعی آنوقت و نیز از نگاه صبغه تفکر و انشاء خیلی دلچسپ و سودمند است و از وثایق مغتنم تاریخی دربار غزنه بشمار می آید. چنانچه رسم رفته بود با این مواضعه بایستی وزیر نیز سوگند نامه ای را امضا نماید، که تاکنون هم همین رسم در شرق و غرب برجاست و کابینه ها حلف صداقت و وفاداری را یاد میکند اینک عین صورت سوگند نامه نیز از مدارك سابقه الذکر نقل می شود.

کتابه بخطه

نسخه سوگند خواجه ابوالقاسم احمد بن الحسن

بسم الله الرحمن الرحيم : ان الذين يشترون بعهدالله و ايمانهم ثمناً قليلاً لا خلاق لهم في الاخره و لا يكلمهم الله، و لا ينظر اليهم يوم القيمه و لا يزيكهم و لهم عذاب اليم.

بایزد و بزنها را یزد و بدان خدای که پیغمبر را علیه السلام برآستی بخلق فرستاد بدان خدای که نهان و آشکار را داند. که من که ابوالقاسم احمد بن الحسنم با خداوند عالم سلطان بزرگ ولی النعم ابوسعید مسعود بن محمود راست باشم، باعتقاد نیت و وجوه معاملات و با دوستان او دوستی کنم و با دشمنان دشمنی پیوندم و در هر چیزی که بصلاح تن و ملك و دولت وی و مصالح اسباب فرزندان و اولیاء حشم و اصناف لشکر و مال و ملك وی باز گردد اندران سعی تمام کنم و در شغل وزارت که بر من اعتماد فرموده طریقه امانت سپرم، و خیانت نکنم و خویشتن را اندر تضييع مال آن خداوند هیچگونه توفیر نکنم و نگیرم در جلب اموال و دخل ولایات وی، آنچه جهد و جد است بجای آورم، و با فرزندان، سالاران<sup>(۳۲)</sup> و كافه حشم وی، مطابقت نکنم در چیزی که ضرر آن بوی و بملك و مال وی باز گردد و همچنان با دشمنان و مخالفان وی چون خانیان<sup>(۳۳)</sup> و با ناموافقان و معاهدان از مجاوران و ملوك اطراف اگر سخنی باید گفت یا مکاتیبی باید کرد بفرمان عالی کنم، و بر پوشیدگی کاری نیوندم که ازان فسادى بملك و تن وی باز گردد و این شرایط رایگان یگان بجای بیاورم از خدای عزوجل و حول قوه وی بیزار باشم و بر قوت و خون خویش اعتماد کردم و هر نعمت و خواسته که دارم از صامت و ناطق<sup>(۳۴)</sup> و تا آخر عمر بازم بسبیل اگر این سوگند را دروغ کنم هر زن که دارم و تا آخر عمر بخواهم بر وی به طلاق باشند و اگر این سوگند را دروغ کنم و یا رخصتی جویم و یا استثناء کنم این سوگندان از سر لازم آید و نیت من اندرین سوگندان که خوردم نیت خداوند عالی سلطان اعظم ابو سعید بن محمود است و خدای عزوجل را برین سوگند که خوردم گواه گرفتیم و کفی بالله شهیدا، والسلام.

بیشتر گفتم : که بظن اغلب این مواضعه و سوگندنامه عیناً در مجمل فصیحی نقل شده و سیاق عبارت و انشای آن سخت به انشای دوره غزنویان مانند است زیرا در بیهقی کنونی که بنام تاریخ مسعودی در دست است يك نسخه عهدیکه بین امیر مسعود و امیر منوچهر بن قابوس صورت گرفته مندرج است و وقتیکه این عهدنامه را با سوگندنامه احمد میمندی مقابله میکنیم در بسی از موارد باهم شبیه و در کلمات و الفاظ مشترك اند. مثلاً : عهد نامه دو امیر این طور آغاز می شود :

"همی گوید مسعود بن محمود که بایزد و بزینها را یزد و بدان خدائی که نهان و آشکارای خلق داند ...".

ختم عهد نامه نیز بالفاظی است که عیناً در سوگندنامه میمندی آمده، مثلاً : "و اگر این سوگند را دروغ

کنم و عهد بشکنم از خدای عزوجل بیزارم و از حول و قوت وی اعتماد بر حول و قوت خویش کردم ..."<sup>(۳۵)</sup>.

چنین بنظر می آید : که منشیان و ارکان دیوان رسالت در آنوقت برای نوشتن این گونه موثیق و عهد نامه های رسمی سبکی مخصوص و کلماتی علیحده داشتند و رسم بود که آن کلمات و الفاظ را بنویسند چنانچه از مقابلت این دو وثیقه این مقصد بخوبی آشکارا است و اینهم دلیلی است بر ثقت مواضعه و سوگندنامه که متون آن بمرور زمان دست نخورده و بهمت فصیحی اکنون بما رسیده است. چون این وثایق مستقیماً بتاریخ افغانستان ربط دارد و ازان ماست بنابراین آنرا بر صفحات مجله تاریخی سپردم تا خوبتر حفظ شود و محل استفاده ارباب ذوق واقع گردد<sup>(۳۶)</sup>.

ماخذ

۱. بیهقی ، ج ۱، ص ۱۶۶.
۲. بیهقی ، ج ۱، ص ۱۶۷.
۳. بیهقی ، ج ۱، ص ۱۶۸.
۴. طارم مبدل تارم است که خانه چوبی یا بالاخانه باشد. (فرهنگ نظام)
۵. بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت و باصطلاح امروز سرمنشی و استاد بیهقی بود، و مشکان جانی است در غور جنوبی که تاکنون مژگان گویند، خواجه احمد که این مرد را نیز به میانجی گری برگزید، بعلت ترسی بود که از زوزنی داشت، زیرا به گفته بیهقی زوزنی مردی نادرست و مغرض بود، و نمی خواست غیر از وی دیگر را بیارگاه سلطان راه باشد.
۶. مواضعه : باهمدیگر همراهی شدن که باصطلاح امروز قرارداد است.
۷. بیهقی ج ۱، ص ۱۷۱.
۸. بیهقی ج ۱، ص ۱۷۲.
۹. یعنی سلطان گفت.
۱۰. بیهقی ج ۱، ص ۱۷۲.
۱۱. در هر فصل سطری چند رأی وزیر، و بعد ازان جواب سلطان است، و باید رأی وزیر بقلم خود شمس الکفاه باشد، و از سبک انشای آن نیز پدیدار است، که فصیحی آنرا اکثراً طبق النعل بالنعل از کتاب مقامات نقل کرده و تغییری بدان نداده است. ولی جواب سلطان همان نسخه هائی است که گفته بیهقی قبلاً از طرف بونصر مشکان نوشته شده بود.
۱۲. در قدیم عوض (حقهای وی) یا (چیزهای دیگر) که اکنون می نویسیم، حقهای وی و چیزهای دیگر به ... مینوشتند.
۱۳. خواجه سعایت حاسدان و دروغ گویان را در دربار محمود دیده و باثر آن در هند نفقی و موقوف شده بود، بنابراین امبار از ابتداء دقت میکرد. و صلاح ملک و رعیت اندران دانند، که بنده گوید و نماید و پیش گیرد.
۱۴. ازین بر می آید که اداره و مصارف لشکری نیز به مقام وزارت حضرت تعلق داشت، و تمام مصارف دولت برای وی مغرض بود.

۱۵. کذا فی الاصل، شاید صحیح : چندین تن باشد.
۱۶. در اصل : و درو اعمال اموال.
۱۷. خواجه بزرگ درین سطور سر بزرگ جهانداری را گفته است، چه همواره اشخاصی باشند که بنام تزئید عایدات، رسوم و مالیاتی را بدوش مردم گذارند، که ادای آن تکلیفی مالایطاق بوده و در نتیجه فسادى ازان ظاهر می شود.
۱۸. ازین میتوان دریافت که در تشکیلات آنوقت، این دو دیوان مبدء امور دولت بود، و از خلال نوشته های بیهقی بر می آید که دیوان عرض مرجع امور لشکری و دیوان وکالت ... امور دربار بود، کسی که دیوان عرض به وی تعلق داشت عارض، و گماشته دیوان وکالت وکیل در بود.
۱۹. صفات يك نفر آمر و کارگذار آن دوره را ازینجا باید فهمید که کارکنان امور دولت را به ملاحظه چنین صفات مقرر میکردند.
۲۰. گزافها : اضافه خرجی ها و اسراف، و کلمه گزافها درین مورد سخت بجا و شیرین است.
۲۱. خفض : سهولت و آسانی و فراخی. (المنجد)
۲۲. کذا - شاید بسیار باشد.
۲۳. بیستگانی : تنخواه لشکریان باشد، که در بیهقی هم می آید و چنین حدس زده اند که شاید بدین سبب بیستگانی میگفتند، که بعد از هر بیست روز پرداخته میشد، ولی از سیاق عبارت بالا پیداست، که از سکه مروه آنوقت بیست عدد بطور مشاھرہ داده میشد، بنا بر آن آنچه آقای نفیسی در حاشیت ص ۵۹ ج ۱ بیهقی نوشته اند، مقرون بصحت بنظر نمی آید، و این نسبت عددی است نه زمانی.
۲۴. حمایت به مفهوم کنونی و لغوی خود معروف است، ولی در آنوقت شاید ارباب دولت زمین ها را به حمایت میگرفتند، چنانچه از سیاق جواب سلطان پدیدار است، و این تصرف يك نوع غلبه ای بود، که بر اراضی دولت یا مردم میکردند، و بنابراین خواجه بزرگ این کار را مرادف ستم بر رعایا قرار داده و راه این گونه تجاوزات را بستن خواسته.
۲۵. مقطع : از عصر غزنویان تا اواخر مغولیان هند اصطلاحات اقطاع و مقطع در مورد یتول و یتولداری مستعمل بود، و پادشاه يك ولایت یا يك ده را بکسان خود بطور یتول میداد که از عواید آن حصه معینی را به شاه می پرداختند و باقی آن ازان مقطع بود. این سیستم یتولداری با کمی فرق، اکنون هم در برخی از جایها دیده می شود و مقطعان سابق، در اموال و امور رعایا دست آزادی داشتند، و مالک مختار آن حدود شمرده می شدند.
۲۶. رأی خواجه فاضل، حتی اکنون بعد از مرور هزار سال نیز مفید و سخت سودمند است و ازین میتوان دریافت که اجداد و بزرگان ما، هزار سال پیشتر در امور جهانداری چه فکری داشتند؟ رحمه الله علیهم.
۲۷. بدست صورت قدیم و اصلی همین بلست امروزه بمعنی وجب عربی است، و این املا در آثار دوره غزنویان مطرد بود.
۲۸. بلی : قانون را نخست بر خود، و بعد ازان بر دیگران تطبیق باید داشت بر روان مسعود درود باد.
۲۹. صاحب برید ظاهراً کسی بود، که بکار ارسال نامه ها و پیام های کتبی می پرداخت، اما مشرف بمعنی بلند شونده و خبردار، غالباً وظیفه اخذ اطلاع وقوع خیانت ها و وقایع دیگری داشت، و بر اعمال عمال دولت نگرانی مینمود.
۳۰. ازین رأی صایب، اکنون نیز سود توان گرفت، و گذشته را با نقد مقایسه توان کرد.
۳۱. مقصد سلطان محمود بن سکتگین است.



۳۲. اصل مطبوع : سالان.
۳۳. به تقدیم نون بر یاء و مقصد ملوک خانیه الشهر باشد.
۳۴. خواسته و مال صامت کنایه از نقود و زیور و سیم و زر و غیره در مقابل ناطق که عبارتست از کنیز و غلام و چهارپای. (غیاث)
۳۵. بیهقی ج ۱ ص ۱۵۲.
۳۶. مجله آریانا، سال ۱۳۲۹ ش، شماره ۸، ص ۴ - ۱۳.